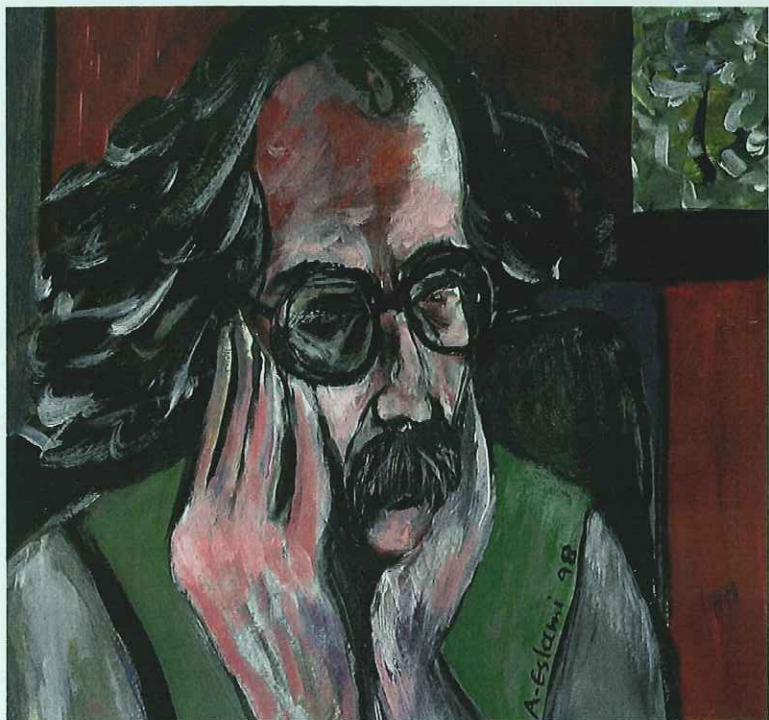


گفت و شنود احد قربانی با

آرش اسلامی



اول آذر ۱۳۷۹ (۲۱ نوامبر ۲۰۰۰)
گوتنبرگ

گفت و شنود با آرش اسلامی

اول آذر ۱۳۷۹ (۲۱ نوامبر ۲۰۰۰) با آرش اسلامی شاعر، نویسنده، نقاش و مجسمه ساز ساکن گوتنبرگ در کافه لیته (Lite) گفت و شنودی داشتیم. آرش کمی خسته، اما خوش مشرب و گرم به گفتگو نشست. موهای بلندش را پشت سرش بسته بود و سبیل خوش تراش جو گندمی اش با گفتار دلنشین و واژگان به دقت برگزیده اش هماهنگی کامل داشت.

احد قربانی

احد: دوران کودکی تان چگونه گذشت؟ می توانید کمی از دوران کودکی و محیط خانوادگی تان تعریف کنید؟
آرش: ۲۵ شهریور ۱۳۳۰ در یک خانواده‌ی فقیر به دنیا آمدم. چیزی از آن دوران که جز وجدان آدمی را بیازارد و حس ترحم برانگیزد بیاد ندارم. هرچه بود، کوشش بی سرانجامی بود برای رسیدن به نان. هیچ انگیزه‌ای جز زنده ماندن و ادامه‌ی غریزی حیات وجود نداشت. با این وجود حس غریبی مثل امید، گاهگاهی مرا از غرق شدن در فقر و گم شدن در ظلمت آگاه می کرد. همین دلیل متفاوت بودن من با دیگر همسن و سالهایم بود که بیشتر اوقات بزرگترهای باهوش هم این را می فهمیدند و زیرگوشی به پدرم می گفتند مثلاً این با بچه‌های دیگر خیلی فرق دارد. حالا که فکر می کنم تفاوت خودم را در پرسش‌ها و نارضایتی نسبت به اوضاع آن زمان می دانم. بطور کلی می توانم بگویم در یک شرایط بسته بدنیا آمدم و در یک موقعیت تاریک شکل گرفتم و زیباترین لحظه‌های زندگی‌ام غارت شد.

احد: دوران دبستان و دبیرستان را کجا طی کردید؟ چه دوستانی از آن دوران برایتان باقی ماند؟

آرش: متأسفانه تحصیلات منظمی نداشتم شاید به همان دلایلی که در بالا عرض کردم، اما با امکاناتی که در سوئد بدست آوردم وارد مدرسه هنر شدم و در رشته نقاشی و مجسمه‌سازی فارغ‌التحصیل شدم. نزدیک‌ترین دوستم مادرم بود که او را هم غول مرگ به همان علت از من گرفت. غولی که همیشه طعماش را از محله‌های فقیر می‌گیرد.

احد: چگونه به شعر، نویسندگی، نقاشی و مجسمه‌سازی روی آوردید؟ چه کسی و یا چه عاملی در این زمینه نقش تعیین‌کننده داشتند؟ چه کسی مشوق شما بود؟ چه کسی مانع؟

آرش: گفتم که علی‌رغم تهدیدهای گرسنگی، هسته روشنی جدا از مسایل مادی در خود احساس می‌کردم. تمایل به ساختن و آفریدن آنقدر در من زیاد بود که بخاطرش مرتب کتک می‌خوردم.

برادرم در یک دکان نجاری کار می‌کرد و من مجبور بودم پس از مدرسه به آنجا بروم و یادویی کنم. اما وقتی او باتفاق استادش برای انجام کار بیرون می‌رفتند، من مشغول کار می‌شدم، می‌خواستم همان تاری را بسازم که یک شب در مراسم عروسی دیده بودم. شکل تار، حرکتی که در فرم آن دیده بودم مرا مجذوب خود کرده بود. هر وقت پیش برادرم می‌رفتم و تنها می‌شدم شروع بساختن می‌کردم. متأسفانه نمی‌توانم احساس شش‌سالگی‌ام را برایتان توضیح بدهم اما، می‌توانم بگویم امروز هم پس از اتمام یک شعر و یا یک تابلو در حیرت همان احساس (آفرینش) ساعت‌ها لذت می‌برم. دو بار کاسه ساز را همان‌طور که دیده بودم ساختم و هر دو بار آنرا در سرم خرد کردند. استدلالشان این بود که تو نباید مطرب شوی! پس از آن حادثه، محیط اجتماعی و خانواده هر گونه جوانه‌ای را که می‌خواست در من بشکند

(۲)

قیچی کردند، اما ریشه‌کن نشد و پس از سال‌ها بار دیگر از میان خاکستر جوانی در اینجا روید.

من شیفته سه عنصر بودم: واژه، رنگ و جسم. این عناصر رابط من بودند با هستی. گویا در ناخودآگاه من گرایشی وجود داشت برای رسیدن به مفهوم حیات همان چیزی که می‌توان آن را به هنر ترجمه کرد.

احد: آیا در شیوه کارتان سرمشقی دارید؟

آرش: سرمشقی نداشتم، محیط و مردم معلم من بودند. گرچه هر آنچه دیدم شکسته و پژمرده به نظر می‌رسید اما، من تسلیم نشدم و بیشتر میل به زندگی و رهایی داشتم. در حقیقت معلم بزرگ من هستی بوده است و کتاب نورا را به آموزگار بزرگم تقدیم کردم. فقر مرا منحرف نکرد، مرا تعلیم داد.

احد: چقدر برای آفرینش کار هنریتان مطالعه می‌کنید؟ می‌توانید

روند آفرینش یک اثر هنرتان را توضیح دهید؟ چقدر خلق آثار هنری فی‌البداهه است و چقدر حاصل فکر، تعمق و مطالعه از پیش است؟

آرش: بخش عمده آفرینش شاید ذاتی باشد. من شخصا در بیان شکل‌گیری آفرینش عاجز هستم. همیشه پس از بوجود آمدن یک اثر حالا چه شعر باشد چه نقاشی از خود می‌پرسم چه شد که این‌طور شد. کنجکاوای مرموزی شما را به سمتی می‌برد که اشیا و زمان و هر چه پیرامونتان است را بشناسید و تمایل دارید تجربه دیگران را بدانید و آگاهی خودتان را بیازمایید. مثلاً بگویید اولین انسانی که ماه را دید چه کرد و چه اسمی بر آن گذاشت؟ این معنا چگونه شکل گرفت؟ این کنجکاوای در ناخودآگاه انسان وجود دارد. در یکی کم در یکی زیاد.

هنرمند کسی است که می‌خواهد حساسیت خودش را به دیگران نشان دهد. تا آنجا جلو می‌رود که خودش هم بخشی از دیگران می‌شود. به

(۳)

عبارتی ما می شود با همه ذوق و تمایلاتی که از انسان شناخته است. در حقیقت همه چیز برای رسیدن به یک هدف است و آن چیزی جز تعالی و آزادی نیست. می خواهید مثل اولین حضوری که در این جهان داشتید پاکیزه و زلال شوید. درون هر انسان اقیانوسی از خیال و اندیشه و احساس وجود دارد و آنکه ترکیب این انرژی را تصویر می کند به نظر من هنرمند است.

احد: تاثیر مهاجرت بر روند آفرینش و انتشار آثار هنری تان چگونه است؟ چه امکانات و موانعی پیش رو دارید؟
آرش: مهاجرت یا تبعید انتخاب نبود بلکه پرت شدن بود و در پرتاب امکان هرگونه خطری هست. سال ها در یک وضعیت نابسامان زندگی می کردم، تثبیت در یک شرایط تازه برایم سخت بود اما، زندگی در هوای تازه برایم تجربه بزرگی است. در جای روشن انسان می تواند خودش و دیگران را پیدا کند. در اینجا هیچ محدودیتی برای نوشتن و انتشار عقیده ات وجود ندارد اما، گاهی فکر می کنی چه بنویسم. مثل این که به قول یکی از دوستانم اجازه سفر داری اما، پول سفر نداری.

احد: جامعه هنری سوئد را چگونه ارزیابی می کنید و امکان همکاری و همگامی با این جامعه را چگونه می بینید؟
آرش: جامعه هنری مشکلی ندارد. هنرمندان هم مشکلی ندارند اما، همه ی هنرمندان جهان از اینکه نمی توانند کارهایشان را ارائه دهند رنج می برند. در حقیقت آنچه به عنوان مشکل وجود دارد سیاست و رابطه ایست که به عنوان ضابطه در اختیار دارندگان گالری هاست که متأسفانه مثل باند عمل می کنند. آنها مثل تاجران فرش و هر کالایی دیگر در پی سود هستند و در این فضای آلوده است که هنرمند برای خرید قلم هم عاجز می ماند. اندیشه جوان، تازه و زلال به اثر نگاه می

(۴)

کند، نه به خاستگاه قومی و ملی و نژادی اما، برای بسیاری کجایی بودن خیلی مهم است به اثر نگاه نمی کنند. مثلاً اگر بجای امضای پای تابلوی من اسم یک سوئدی باشد بیشتر به اثر توجه می کنند. بسیاری از گالری دارهای شهر حتا به اکراه با من کله سیاه گفتگو می کنند.

احد: آیا در عرصه فعالیت هنری همکاری هنرمندان ضروری است؟ سطح این همکاری در مهاجرت و سوئد چگونه می بینید؟
آرش: هر هنری الفبای خودش را دارد. هنر تئاتر و سینما و معماری و ... کار جمعی است ولی هنر شعر، نقاشی و مجسمه فردی هستند. بنظر من همکاری در عرصه ارائه هنر ضروری است، بهتر است هنرمندان هم فعالیت های صنفی خودشان را مثل هر صنف دیگر در انجمن ها داشته باشند و برای پیشرفت و معرفی آثارشان بکوشند و از امکاناتی که وجود دارد نهایت استفاده را بکنند.

احد: شاعر، نویسنده، نقاش و مجسمه ساز محبوب شما کیست؟ و چرا؟
آرش: شاعر محبوب من حافظ است، با یک حسرت تاریخی که چرا پس از چندین قرن مثل او کم داریم. پس از او بسیاری را که دغدغه اشان انسان و موقعیت اوست را دوست دارم، مثل شاملو، فروغ، آکتاویو پاز (Octavio Paz)، توماس ترانسترومر (Tomas Transtromer). نویسنده مورد علاقه ام هدایت است، بخاطر ژرف نگری اش به هستی که تبلورش انسان است، پس از او میلان کوندرا. از میان نقاشان شخصیت و آثار وانگوگ را خیلی دوست دارم و پس از آن شاگال (Marc Shagall) و کاندینسکی و ماتیس (Henri Matis) را.

مجسمه‌ساز محبوب من میکل آنژ (Michelangelo) است، به خاطر خلق داود و موسایش، و به خاطر اینکه آبروی ایتالیا است.

احد: با موسیقی میانه‌تان چگونه است؟ از چه نوع موسیقی بیشتر لذت می‌برید؟

آرش: همه هنرها به موسیقی ختم می‌شوند و من آرزو می‌کردم یک موسیقیدان می‌شدم زیرا نیازی به ترجمه ندارد، از این‌رو بیشتر به موسیقی بدون کلام علاقه دارم و بیشتر سنفونی گوش میدهم زیرا راه خیال مرا با کلام نمی‌بندد.

احد: حال که با انبوه آفرینش هنری به پنجاه سالگی بزدیگ می‌شوید، چه آرزوئی دارید؟

آرش: خیلی دلم می‌خواست هیچ آرزوئی نداشته باشم زیرا به گفته شمس آزادی در بی آرزویی است.

احد: برای دخترانت چه آرزوهائی داری؟

آرش: آنها انسان دوست باشند و اطرافیان‌شان آنها را دوست بدارند و با چشم خود ببینند و با گوش خود بشنوند و با زبان خود بگویند و در این جهان خشن و بی روح نگاهبان شکوه و ارزش‌های انسانی باشند و در راه حقیقت بکوشند.

موقعیت خانوادگی و شغلی

تاریخ تولد: ۲۵ شهریور ۱۳۳۰

محل تولد: همدان

خانواده: همسر، سه دختر

محل سکونت: گوتنبرگ (Gothenburg)

شغل: هنرمند

تحصیلات: مدرسه هنر دومن (Domen konstskola) گوتنبرگ

آثار منتشره

شعر:

حرفهای کوچک شب. انتشارات آرش، استکهلم. ۱۹۸۸.

نور. انتشارات باران، استکهلم. ۱۹۹۴.

الماس در خاکستر. نشر آموزش، انگرد. ۱۹۹۴. (به سوئدی)

یک اسم برای زندگی. نشر آموزش، انگرد. ۱۹۹۵.

رابطه آبی. نشر آموزش، انگرد. ۱۹۹۵.

داستان:

پنج سیاره زمین. نشر آموزش، انگرد. چاپ نخست ۱۹۹۷، چاپ دوم ۱۹۹۹.

نمایشگاه نقاشی و مجسمه:

گرس تورپ (Grästorp)، ۱۹۹۰.

لیدشوپینگ (Lidköping)، ۱۹۹۰.

گوتنبرگ، بورسِن (Börsen)، ۱۹۹۱.

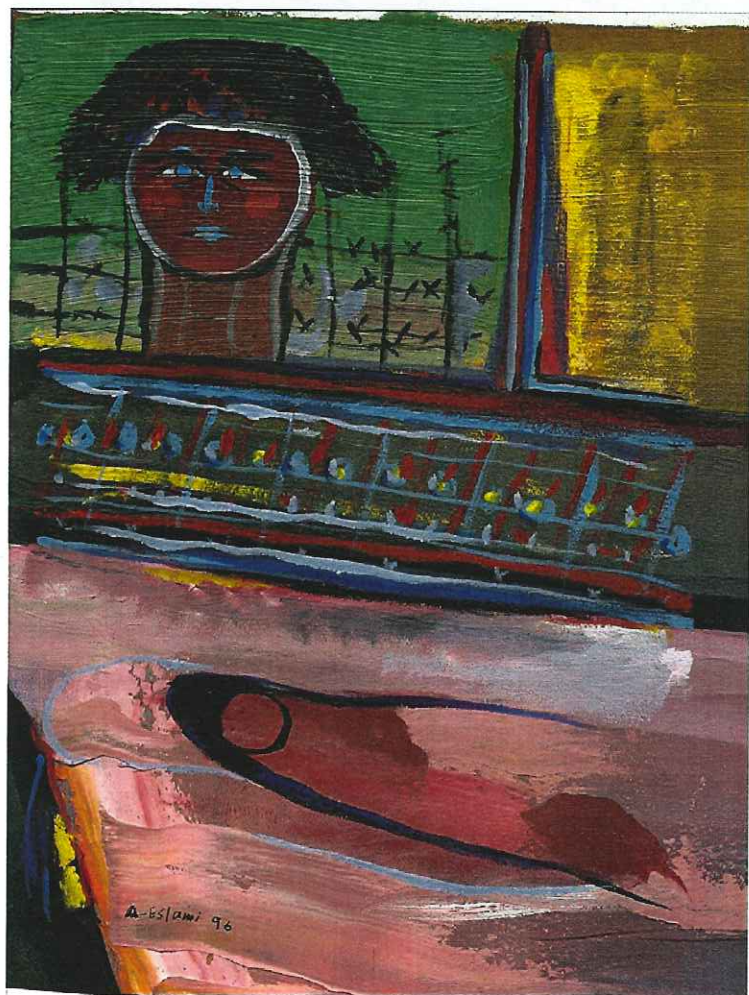
اوسلو، ۱۹۹۳.

گوتنبرگ، کتابخانه مرکزی، ۱۹۹۷.

برلین، ۲۰۰۰.

آماده انتشار

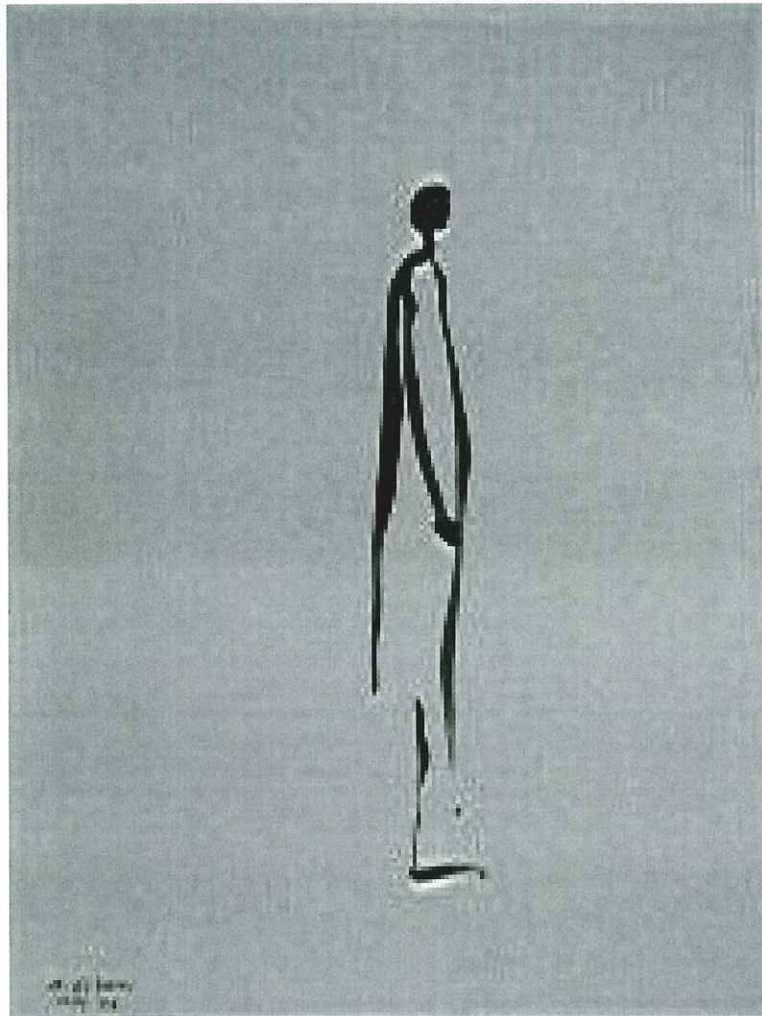
ماه لورکا، عطسه روح، نور می‌آیم، پیدا



نقاشی، تبعید، رنگ روغن روی کاغذ (۲۲x۳۰)
(۹)



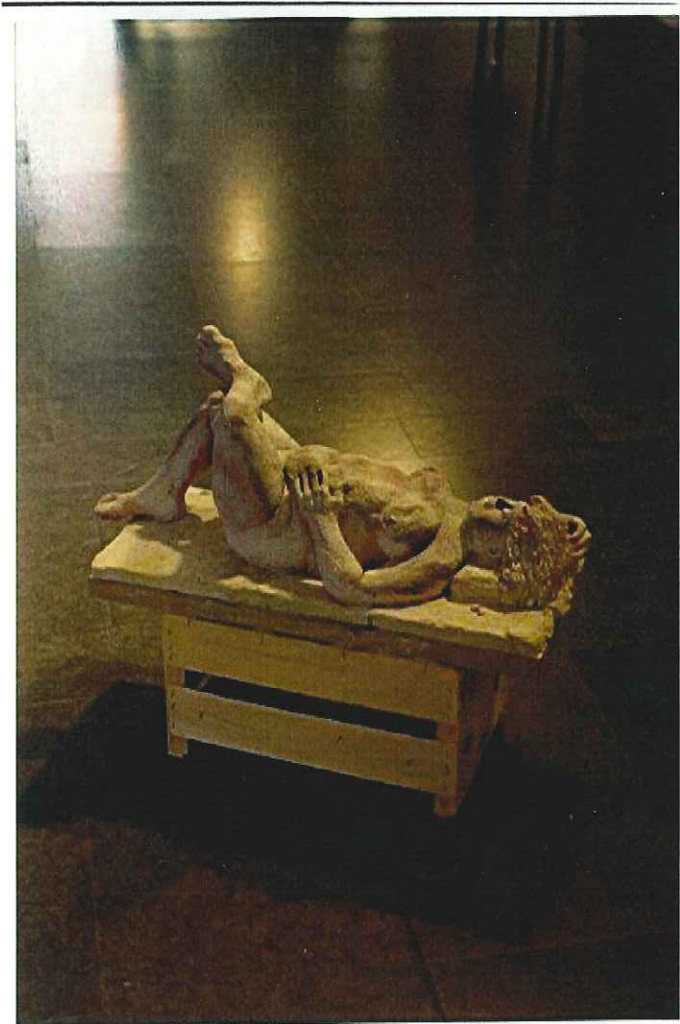
نقاشی، رقص مرگ، رنگ روغن روی بوم (۵۰x۷۰)
(۸)



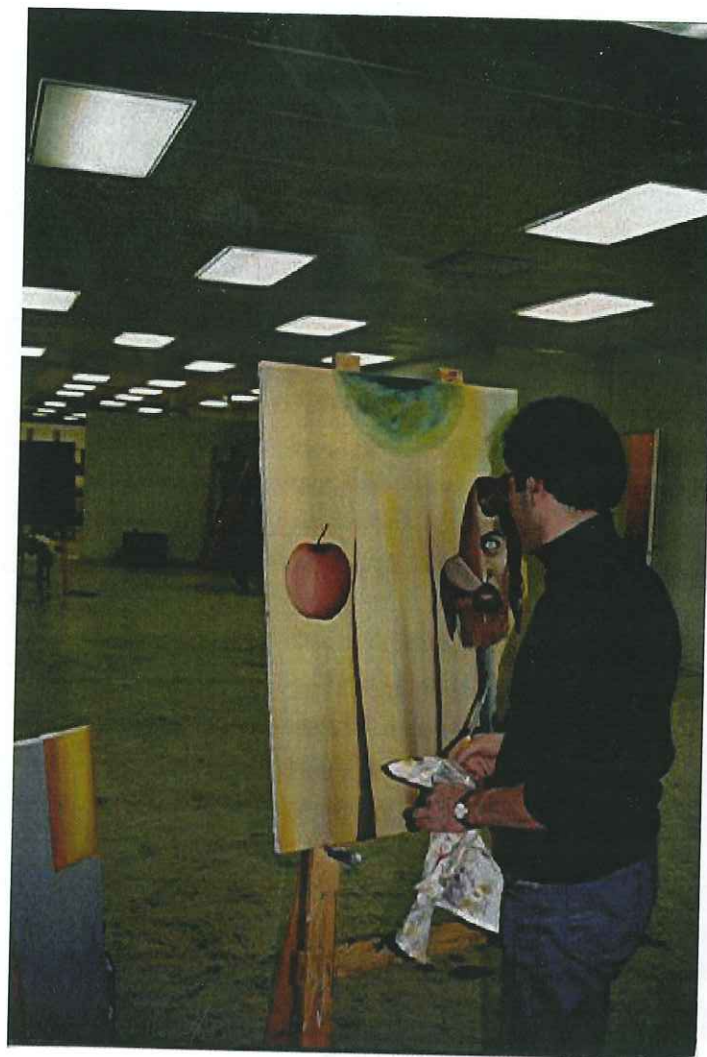
طرح (۳۰x۴۲)
(۱۱)



طرح (۳۰x۴۲)
(۱۰)



مجسمه، مدل، گل
(۱۳)



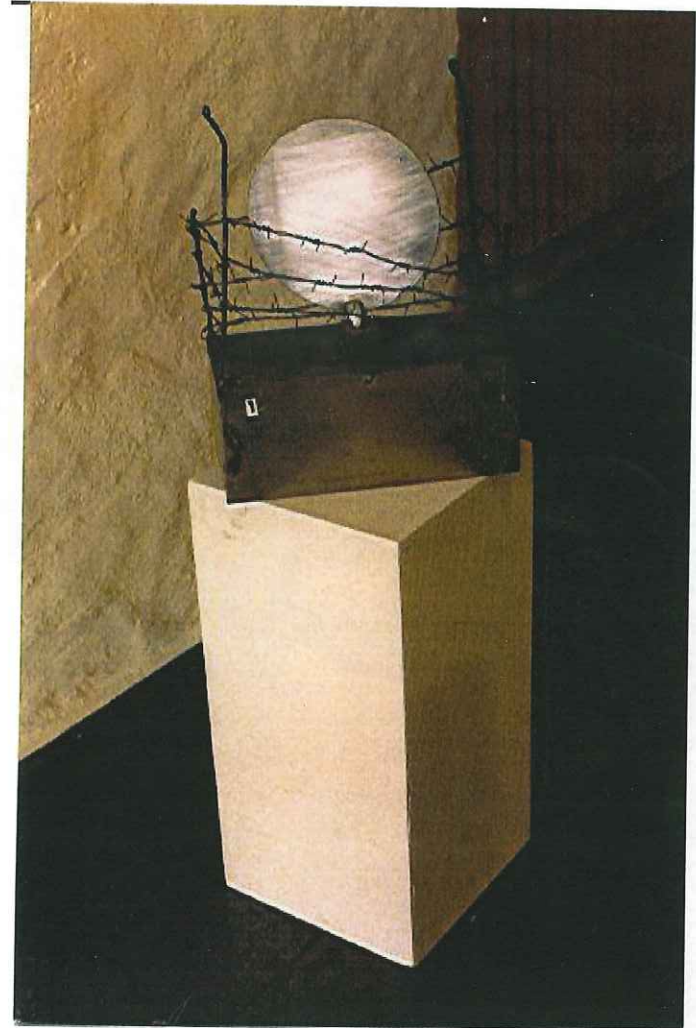
عکس، کار در آتلیه
(۱۴)



فرم، گچ
(۱۵)



مجسمه، جنگ، گل
(۱۴)



فرم، خدای پاسکال، فلز
(۱۶)